

# طنز در اشعار ژاله قائم مقامی



نعیمه آرتنگ (یاسمن بهار)

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی



## پیشگفتار

جامعه بستۀ زمان ژاله دلیل شکل‌گیری تناقض و تضاد در ذهن شاعرانه و زنانه او است، چرا که تفاوت دانسته‌ها و دیده‌های شاعر از زمین تا آسمان است. او به مدد آموخته‌های بیش از زمانۀ خود قدم‌های بلندی از جامعه‌اش پیش است و با کنار زدن پرده‌های غفلت و نادانی که بیشتر مردم زمانش دنیا را از ورای آن می‌دیدند به درک صحیحی از بایدها و شایدها رسیده است.

ژاله در محضر استادان بنام ادبیات عرب و پارسی کسب فیض نموده و در زمینه قرآن و دانش‌های مذهبی نیز اطلاعات را به‌طور مستقیم از قرآن و روایات دریافته است. او به مقام زن در دین اسلام وقوف کامل دارد و تفاوت جایگاه زن در دین و جامعه را به‌وضوح درک می‌کند و بیش از همه به پایمال شدن حقوق زنان معترض و از جایگاه زن که همچون ملعبه‌ای در دست مرد است، با بیانی تلخ و گزنده شکوه می‌کند و بر این باور است که برداشت‌های سودجویانه از دین، به مانعی بر سر راه پیشرفت علمی آنان مبدل گشته است.

او از نگاه یک زن که خود بیش از همه با مشکلات و محدودیت‌های زنان دست و پنجه نرم کرده بسیار موشکافانه و دقیق به مسائل و مشکلات

## چکیده

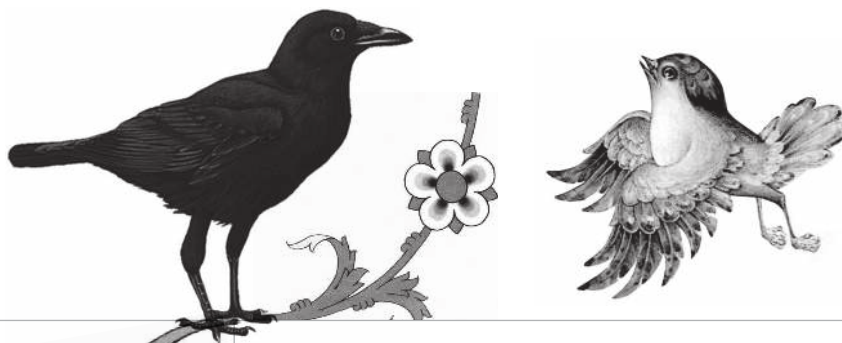
شعر ژاله قائم مقامی (۱۳۲۵-۱۳۶۲ خورشیدی) به دلیل تنگ‌نظری‌های زمان شاعر، در زمان حیات او انتشار نمی‌یابد و آنچه از اشعار او به همت فرزند فرهیخته‌اش، پژمان بختیاری به چاپ می‌رسد، فقط ۹۱۷ بیت است. برخلاف روحیۀ عاشقانه‌ای که در جای جای دیوانش موج می‌زند و اینکه شاعر بیشتر به غزل متمایل است تا قصیده؛ او دیوان غزلیاتش را به دست آتش می‌سپارد، تا مگر از بدگویی حاسدان و سفالگان در امان بماند و گفت‌وگو با معشوق خیالی، زبان نارواگویان را به او نگشاید.

از این رو آنچه از او برای ما باقی مانده است، دیوان او شامل ۲۰ قصیده، ۲۱ قطعه، ۳ غزل، ۷ رباعی و یک ترکیب بند است. اما نگاه ژرف، تیزبین و طنزآفرین ژاله، کهنگی و سختی قالب‌های کهن را درهم می‌شکند و با ابتکارات و نوآوری‌های قابل توجهی، اشعارش را به شیوه‌ی امروزی عرضه می‌کند. یکی از روش‌هایی که او از آن بسیار بهره می‌جوید، شیوه‌ی طنز است که موضوع بحث این پژوهش است.

**واژه‌های کلیدی:** ژاله قائم مقامی، شعر، طنز،

زن، مرد





جامعه بسته زمان ژاله  
دلیل شکل‌گیری تناقض و  
تضاد در ذهن شاعرانه و  
زنانه او است، چرا که  
تفاوت دانسته‌ها و  
دیدهای شاعر از زمین  
تا آسمان است. او به  
مدد آموخته‌های پیش از  
زمانه خود قدم‌های  
بلندی از جامعه‌اش  
پیش است و با کنار زدن  
پرده‌های غفلت و نادانی  
که بیشتر مردم زمانش  
دنیا را از ورای آن  
می‌دیدند به درک  
صحیحی از بایدها و  
شاید‌ها رسیده است.

زندگانی چیست نقشی با خیال آمیخته  
راحتی با رنج و شوری با ملال آمیخته  
عیش و نوشش جمله در کین و حسد بگداخته  
زرو مالش جمله با وزر و وبال آمیخته  
پرتو لرزان امید این چراغ زندگی  
شعله‌ای زیباست با باد محال آمیخته  
اصل امکان چیست وین انسان کبراندوز کیست  
قصه‌ای از هر طرف با صد سؤال آمیخته  
آن بلند اختر سپهر و این تبه گوهر زمین  
هیچ در هیچ و خیال اندر خیال آمیخته  
هریقینش با هزاران ریب و شک در ساخته  
هر دلیلش با هزاران احتمال آمیخته  
مرگ دانی چیست درسی با هراس آموخته  
یا سکوتی جاودان با قیل و قال آمیخته  
نعمت عقبی خیالی از خیال اندوخته  
عزت دنیا طلوعی با زوال آمیخته  
(۱: ص ۱۰)

طنز در دیوان ژاله قائم مقامی به دو بخش  
تقسیم می‌شود، نخست در دفاع از حقوق زن و  
اعتراض به سنت‌های نادرست جامعه:  
مهمترین تضادهایی که ژاله در طول زندگی‌اش با  
آن مواجه است و در شعرش نیز نمود یافته به ستم‌های  
جامعه نسبت به زن مربوط می‌شود. به بیان دیگر در  
ابتدا، نگاه طنز و تلخ او متوجه مرد است و قوانینی که  
برای آزادی‌های بی‌قید و شرط خود مقرر کرده و در  
دفاع از حقوق نادیده گرفته شده زن، به‌طوری که  
چنین فریاد اعتراضی در تاریخ ادبیات پارسی بی‌نظیر  
است. او با صراحت بیان می‌کند که چنین آزادی‌هایی  
نه‌اصالت دینی دارند نه عقلی:  
این کتاب آسمانی وین تو، آخر شرم دار  
این تو این آیین اسلام، آنچه می‌گویی کجاست؟  
(۱: ص ۲۵)

زنان می‌نگرد و به ارائه راهکار می‌پردازد و در این  
راستا اندیشه‌هایی ابراز می‌کند که تفاوت جایگاه  
اندیشه او را با مردم زمانش به‌وضوح نشان  
می‌دهد. این اندیشه‌ها و دیدگاه‌های ویژه، او را به  
خلوت خود می‌کشاند و رنجشی که از این تنهایی و  
تحمل نابرابری نصیب او می‌شود، به زبان طنز بر  
اوراق کهنه شعر پارسی می‌نشیند.

«طنز هنر دفاعی و پناه هنرمندان حساسی است  
که بیش از دیگران از تراژدی‌های وضع بشری  
آگاه‌اند» (۴: ص ۲۳) و در همین راستا «طنز کسی  
قوی‌تر است که از تراژدی‌های وضع بشری آگاه‌تر  
است» (۴: ص ۲۲).

اندیشه‌های والای برابری و آزادیخواهی که در  
اشعار ژاله به چشم می‌خورد نشان از زنی فرهیخته  
و فراتراز زمان خود دارد. او به‌خوبی فاصله‌اش را با  
مردم زمانه درک کرده و با اندوهی ژرف از چنین  
دریافتی می‌سراید:

فکر من مافوق عصر و عصر من مادون عقل

زین تغابن شاید ار خود را به آتش در زخم

(۱: ص ۷۹)

«طنز زاده‌گریزه اعتراض است، اعتراضی که تبدیل  
به هنر شده است» (۲: ص ۱۲) طبع آفریننده ژاله با  
نگاه تلخ و کوبنده اعتراض، نفوذ سخن او را دو  
چندان می‌کند به‌طوری که طنز به‌عنوان  
دستمایه اصلی دیوان او خودنمایی می‌کند.

به بیانی دیگر طنز عبارت است از «تصویر  
هنری اجتماع نقیضین و ضدین» (۵: ص ۱۱۴) تنها  
با تورقی در دیوان او به بسامد بالای دو آرایه تضاد  
و تناقض و همنشینی خلاقانه امور متضاد و  
متناقض برمی‌خوریم که به نیکویی نمودار جهانی  
است که زشتی و زیبایی و خیر و شر را در کنار هم  
و با هم دارد:

روش به پیکره آیین‌های ناروا می‌زند و نبايدها را در وجوه مختلف به سخره می‌گیرد.

### شیوه‌های طنز

طنز در حقیقت «انتقادی است که به صورت خنده‌آور و مضحک بیان شود» (۳: ص ۱۱) با چنین تعریفی طنز را در دیوان ژاله در سه بخش مورد بررسی قرار خواهیم داد:

#### ۱. کوچک کردن

«یکی از عمده‌ترین روش‌های طنزنویسی، کوچک کردن است. به این معنی که نویسنده شخصی را که می‌خواهد مورد انتقاد قرار دهد، از تمام ظواهر فریبنده عاری می‌سازد و او را از هر لحاظ کوچک می‌کند» (۳: ص ۱۷). ژاله از این روش بهره بسیار برده است. به‌طور مثال برای نشان دادن تظاهر مردان به قدرت چنین می‌گوید:

مرد اگر زن را بیازارد به عمدا مرد نیست  
کاگهی بی‌درد را از آه صاحب درد نیست  
در پس هر گرد اگر گویی سواری جنگجوست  
غیرطفلی نی‌سوار اندر پس این گرد نیست  
(۱: ص ۳)

و یا آنکه در توصیف مرد او را ظاهری بدون باطن می‌بیند که گویی گل وجودی او را با گمراهی در آمیخته‌اند:

چیست مرد این ظاهر بی‌باطن، این هیچ این کلم  
کاسمان گویی گلش را با ضلال آمیخته  
رایت عزم الرجالش بر فلک افراشته  
لیک با حزم النساء عزم الرجال آمیخته  
(۱: ص ۱۱)

زبان صریح و لحن گزنده ژاله فقط متوجه مردان نیست، زیرا که او با هرگونه بیداد سر ناسازگاری دارد. او برخاطی می‌تازد چه مرد باشد چه زن، و گاه این تازیانه را با شدت بیشتر بر سر و روی زن فرود می‌آورد. اما چون به دلایل مختلف اجتماعی و فرهنگی در آن زمان مرد در جایگاه ستمگر نشسته و زن در مقام مظلوم، نگاه و لحن طنزآلودش بیشتر متوجه مردان است.

«طنزپرداز نمی‌تواند اوضاع را به سخره بگیرد، مگر چنان منصف باشد که خود را نیز در



چنانکه معمول بوده است، زنان همواره به‌عنوان یکی از موضوعات مهم طنز مطرح می‌شدند، اما این باریک زن است که مرد را موضوع طنز و کنایه شعر خود قرار می‌دهد و به ستمی که در طول تاریخ به زنان شده اعتراض می‌کند.

دوم جایگاه ویژه همسر در دیوان او: تأثیرگذارترین حادثه زندگی ژاله در دوران نوجوانی او با ازدواجی ناخواسته و نامتناسب اتفاق می‌افتد. او در زمانه‌ای زندگی می‌کند که ازدواج دوشیزه‌ای چون او با مردی میانسال - که دخترانش از ژاله بزرگترند - امری عادی به نظر می‌رسد. و زمانی این ناهمگونی آشکارتر می‌شود که بدانیم این دو هیچ‌گونه سنخیتی با یکدیگر نداشته‌اند. ژاله در آغاز جوانی بود و شویش در آغاز میانسالی، ژاله اهل شعر و بحث و کتاب بود و شوهرش مرد جنگ و جدال. یکی از دیگری توقع عشق و مهربانی داشت و دیگری خواهان اطاعت و فرمانبرداری بود و همین تضاد و ناهمگونی است که نگاه سراسر انتقادی و طنزآمیز ژاله را نسبت به شویش سبب می‌شود.

«طنز را شعری در نكوهش شرارت یا بلاهت تعریف کرده‌اند و هدف راستین آن را اصلاح پلیدی‌ها دانسته‌اند (۲: ص ۵). ژاله در سه قطعه شعری که برای شوهرش سروده، تندترین کنایه‌ها را در مورد شوهری که با او در هیچ زمینه‌ای سنخیت ندارد به‌کار می‌گیرد و در حقیقت با این



او از نگاه یک زن که خود بیش از همه با مشکلات و محدودیت‌های زنان دست و پنجه نرم کرده بسیار موشکافانه و دقیق به مسائل و مشکلات زنان می‌نگرد. این اندیشه‌ها و دیدگاه‌های ویژه، او را به خلوت خود می‌کشاند و رنجشی که از این تنهایی و تحمل نابرابری نصیب او می‌شود، به زبان طنز بر اوراق کهنه شعر پارسی می‌نشیند.



متن آن مضحکه بیابد» (۶: ص ۲۵) ژاله نیز بر اشتباههای خود صحنه نمی‌گذارد؛ چنان که رفتارش را نسبت به فرزند کوچکش که به ناچار او را رها کرده چنین توصیف می‌کند:

بنهادم و شیر دادم و رفتم  
سگ نیز همان کند که من کردم  
(۱: ص ۲۳)

او در خطاب به مرد همسایه که قطعه شعری برای او فرستاده بدون هیچ پرده‌پوشی چنین می‌گوید:

زان قطعۀ ناپخته که دلکش‌تر ازو پخ  
داری طمع وصل من الحق که خری چخ  
گفتم که خموشی است جوابت چون باشد  
الفاظ پریشان تو شایسته پاسخ  
شش سال فزون است که همسایه مایی  
از من چه کژی دیده‌ای ای مردک بی‌مخ  
(۱: ص ۱۰۱)

## ۲. بزرگ کردن

در مقابل شیوه کوچک کردن، روش دیگر بزرگ کردن مطلبی غیرجدی است. وقتی که عشق خواهی ژاله از شوهرش با سردی و شهوت‌گرایی روبه‌رو می‌شود، او غمگین و نومیدانه با خود به گفت‌وگو می‌نشیند:

با که می‌گویم حدیث این عشوه و ایما به کیست  
بر حریفی کز خرد پهلوه به جاناورزده  
آن که آنجا خفته وز خرطوم فیل آسای خویش  
صور اسرافیل را بیغاره بر خرخر زده  
دیو سیما شوهری کز روی نامیمون خویش  
آب وحشت صبحدم بر روی همبسترزده  
همسری عشق آشنا خواهم نه ببری گرسنه  
پنجه و دندان درین عشق آفرین پیکرزده  
چشم شهوت‌ران کجا ادراک زیبایی کجا  
او زند راهی که هر حیوان بی‌مشعرزده  
(۱: ص ۶۶)

موقعیت و توجه ویژه‌ای که همسر در دیوان ژاله دارد، بسیار چشمگیر است. در شعر زیر با عنوان «ناسزاگویی» نگاه انتقادی طنزآلود او را در پیچش تلمیح، استعاره، کنایه و تشبیه درمی‌یابیم:

شوهری سخت بلعجب دارم  
همدمی آدمی سلب دارم

از کتب‌خانه فضیلت و فضل  
نسخه‌ای نیک منتخب دارم  
دود رنگ است و شعله‌ور گویی  
همسری دوزخی حسب دارم  
پیروپر کبر و زشت و تند و خسیس  
الغرض نخبة النخب دارم  
در لهیبیم ز بخت خویش چراک  
نسبتی با ابولهب دارم  
هر شب اندر کنار اشک‌آلود  
آیت شهوت و غضب دارم  
از جبین و دهان و چهر و لبش  
نور و طیب و گل و رطب دارم  
سر خود را به سینه‌ام چونهد  
نقش حمالة الحطب دارم  
دست بر گردنم کند گویی  
حالت مادر وهب دارم  
نیم‌شب زان دهان خوش دندان!  
بوسه‌ها بر دهان و لب دارم  
همچو اسباب خانه آن ویم  
گر رضا داده و ر شغب دارم  
پزنیانی برم مبین که در او  
زهی ز آهنین عصب دارم  
وصلتم وصلت سیاست بود  
وین سیاست زمام و آب دارم  
آخر این لر کجا و من به کجا  
راستی راستی عجب دارم

مهمترین تضادهایی که ژاله در طول زندگی‌اش با آن مواجه است و در شعرش نیز نمود یافته به ستم‌های جامعه نسبت به زن مربوط می‌شود. به بیان دیگر در ابتدا، نگاه طنز و تلخ او متوجه مرد است و قوانینی که برای آزادی‌های بی‌قید و شرط خود مقرر کرده و در دفاع از حقوق نادیده گرفته شده زن، به طوری که چنین فریاد اعتراضی در تاریخ ادبیات پارسی بی‌نظیر است.



من که طاقم به شارسان ادب  
 ز چه رو جفت بی ادب دارم  
 من مگر دختری گدا بودم  
 من مگر علت جرب دارم  
 نه سفیهم، نه خانه مانده، نه زشت  
 نه سیه نامی از نسب دارم  
 نه فلان باخته نه بهمان کار  
 نزن نسب ننگ و نزن حسب دارم  
 خفته در صد هزار نومیدی ست  
 گر امید می به لطف رب دارم  
 هذیان گویم و روا باشد  
 تنم آتش گرفته تب دارم  
 وحشتی کودکانه در دل خویش  
 من ازین غول نیمه شب دارم  
 دخترانش ز من بزرگترند  
 بملگو شکوه بی سبب دارم  
 بحلست از جهیز و مهر اما  
 مرگ او را ازو طلب دارم  
 گو به من بازگردد این دشنام  
 شوهری سخت زن جلب دارم  
 (۱: ص ۸۲)

### ۳. موقعیت کنایی، گوشه و کنایه (Irony)

در این روش، ظرافت لفظی و بازی با کلمات اهمیت زیادی دارد تا آنکه کنایه‌ای طنزآمیز شکل بگیرد. او با لحن تند و کوبنده، به قوانین عرفی و سنتی جدا از مذهب که مردان هوسباز به ناروا برای توجیه اعمال ناشایست خویش قایل اند می‌تازد: مرد اگر مجنون شود از شور عشق زن رواست زان که او مرد است و کارش برتر از چون و چراست لیک اگر اندک هوایی در سر زن راه یافت قتل او شرعاً هم از جایز نشد عرفاً رواست بر برادر بر پدر بر شوست رجم او از آنک عشق دختر، عشق زن بر مرد نامحرم خطاست همسر یاران رها کن، زن برادر، زن پدر مرد را شاید، ورش فرمان حرمت ز انبیاست لیک زن گریک نظر بر شوهر خواهر فکند خون او در مذهب مردان غیرتور هباست کار بد بد باشد اما بهر زن، کز بهر مرد زشت، زیبا، ناروا جایز، خطاکاری سزاست

کار مردان را قیاس از خویشتن ای زن مگیر  
 در نوشتن شیر شیر و در نیستان ازدهاست  
 خاص مردان است این حق‌های از مذهب جدا  
 مذهب ما گر چه اکنون در کف زور آزماست  
 (۱: ص ۲۵)  
 و باز در توصیف شویش از طنزی دلپذیر و شیرین بهره می‌جوید:  
 هم صحبت من طرفه شوهری ست  
 شوهر نه که بر رفته آذری ست  
 باریک و سیاه و بلند و سخت  
 در دیده من چون صنوبری ست  
 در روی سیاهش دو چشم تیز  
 چون در شب تاریک اختری ست  
 انگیخته ریشی سیه سپید  
 بر گونه تاریک لاغری ست  
 ریشش به بنا گوشم آنچنانک  
 در مردمک دیده نشتری ست  
 بر گردن من چون طناب دار  
 پیوسته از آن دست چنبری ست  
 در پنجه او جسم کوچکم  
 چون در کف شاهین کبوتری ست  
 با ریش حنا بسته نیم شب  
 وصفش چه کنم وحشت آوری ست  
 (۱: ص ۱۸)

تا آنکه به ایهامی ظریف - با توجه به نام شاعر، عالم‌تاج - او را ملک‌الموت عالم می‌خواند:  
 گویی ملک‌الموت عالم است  
 یا از ملک‌الموت مظهری ست  
 و در ادامه:  
 نه علقه فرزند و زن در او  
 نه زلفت سامان درو سری ست  
 اسب است و تفنگ است و پول و پول  
 گرد در نظرش نقش دلبری ست  
 فردوسی و شهنامه است و بس  
 گر دفتر شعری و شاعری ست  
 بر نادر دهلی‌گشاش فخر  
 وز رستم لشکر شکن فری ست  
 سرتیپ سپاه است و تیپ نه  
 زیراک نه شوری ست نه شری ست

زبان صریح و لحن گزنده زاله فقط متوجه مردان نیست، زیرا که او با هرگونه بیداد سر ناسازگاری دارد. او بر خاطمی می‌تازد چه مرد باشد چه زن، و گاه این تازیانه را با شدت بیشتر بر سر و روی زن فرود می‌آورد. اما چون به دلایل مختلف اجتماعی و فرهنگی در آن زمان مرد در جایگاه ستمگر نشسته و زن در مقام مظلوم، نگاه و لحن طنزآلودش بیشتر متوجه مردان است.



چنانکه معمول بوده  
است، زنان همواره  
به عنوان یکی از  
موضوعات مهم طنز  
 مطرح می شدند، اما این  
بار یک زن است که مرد  
را موضوع طنز و کنایه  
شعر خود قرار می دهد و  
به ستمی که در طول  
تاریخ به زنان شده  
اعتراض می کند.



مررموز ملک داری را شهان دانند و بس  
ترک این افسانه‌ها را نمکنی یا می‌کنی  
(۱: ص ۳۳)  
او معتقد است که مردانگی مردان به امور ظاهری  
همچون نیروی جسمی، هیکل بزرگ، صدای کلفت  
و... مربوط نمی‌شود، بلکه در حقیقت جوهر  
مردانگی است که مرد و نامرد را از یکدیگر جدا  
می‌سازد:

مردی ای خواهر به روی و جامه و اندام نیست  
این عوارض جملگی فرع ست و اصلش جوهرست  
جوهر مردی نه در نیروی جسم است ای حبیب  
ور نه گرگ و فیل هم پرزور و سنگین پیکرست  
مردی و نام‌آوری در جنگ و در بیداد نیست  
هر خروسی را هم ای جان تاج مردی بر سرست  
تا نگوویی صید و نجیرست جاه افزای مرد  
کرکس اندر کوهساران سخت صید افکن ترست  
تا نپنداری که با گردن‌کشی مردست مرد  
شاخ تبریزی هم این سان است اما بی‌پرست  
دعوی مردی نه در اعمال حیوانی ست نیز  
ورنه گنجشک است کش عنوان مردی زیورست  
مردی ار ریش است و شارب موی بز کمیاب نیست  
ور به شال است و کله تا تکیه بر معجر زخم  
(۱: ص ۷۰)

او قوانین نانوشته عرفی را به دیده انکار می‌نگرد.  
قوانینی که در هر شرایطی زن را گناهکار و مرد را از  
هر خطایی مبرا می‌داند:  
گر زنی را نیم‌مردی راه زد

مجرم اصلی - در آن سودا زن است  
مرد رهزن پاك و معصوم است از آنك  
حسن زن اغواگر و گمراه‌کن است  
ای عجب يك فعل بد دارد دو روی  
این یکی مستقبیح آن مستحسن است  
مرد باشد زانی و زن زانیه  
وین سخن برهان نخواهد روشن است  
لیک این مأخوذ و آن ناجی چراست  
يك گنه مر هر دو را برگردن است  
گویمت بی‌پرده چون در پرده‌ام  
جرم زن در ملك ما زن بودن است  
طعنه تا بر زن توان زدگو بزن  
حضرت مرد از ملامت ایمن است

در روز سلامش لباس عید  
گوید که کیایی و سروری ست  
شمشیر و نشان و حمایلش  
انصاف دهم خنده پروری ست  
فتنه است به جنگاوری چنانک  
او یک‌تنه گویی که لشکری ست  
ایران کهن را به پیش چشم  
بنهاده که گسترده کشوری ست  
تاریخ جهان را به زعم خویش  
تفسیر کند، خوش مفسری ست  
پیروزی اسکندر و عرب  
افسانه اگر نی‌تصوری ست  
کان دزد به یونان خزیده را  
بر کشور دارا کجا دری ست  
خوانند پیمبرش و این کم است  
کو خود نه پیمبر که داوری ست  
زان رو که به فرمان او شده است  
هر جای که بحری ست یا بری ست  
با جنس عرب دشمن است لیک  
آیین عرب را نه منکری ست  
همگام سخن نیک مؤمنی است  
هنگام عمل طرفه کافری ست  
بدخواه به روس است و انگلیس  
وز دولت رومش تنافری ست  
با تیره عثمانیش عناد  
با لیره عثمانیش سری ست  
(۱: ص ۱۹)

اما تنها دغدغه او محدودیت‌های ناروای جامعه  
نسبت به زن و جایگاه ناشایست او نیست. او درد  
عقب‌ماندگی کشورش را دارد. چنان که گاه در  
خلوت تنها و تلخش پس از تعمق در احوال وطن و  
بررسی دلایل عدم پیشرفت علمی، فرهنگی و  
سیاسی جامعه با لحنی شیرین و خواستنی با خود  
چنین به مطایبه می‌نشیند:

زاله شب نزدیک شد برخیز و فکر و رسمه باش  
بر کدامین مستمع باب سخن وا می‌کنی  
حاکمی، میری، وزیر، مملکت‌داری، چه‌ای  
کاین همه بحث از نظام ملک دارا می‌کنی



### نتیجه‌گیری

جامعه بسته زمان ژاله قائم مقامی دلیل شکل‌گیری تناقض و تضاد در ذهن شاعرانه و نقاد او است. چرا که او با اندوخته دانش‌های گوناگون به خوبی به تفاوت آنچه هست و آنچه باید باشد، آگاه است. نگاه ژرف و ویژه او به محیط اطراف و دردها و نابسامانی‌ها به شیوه طنز در اوراق دفتر شعرا و می‌نشیند. او نخستین زن شاعری است که به پایمال شدن حقوق زنان در جامعه از وجوه مختلف با نگاهی طنزآلود می‌نگرد. طنز در دیوان ژاله در دو بخش دفاع از حقوق زنان و دیگری در توصیف شوهر بررسی می‌شود.

### منابع

۱. آرنک، نعیمه (باسمن بهار) به کوشش، دیوان ژاله قائم مقامی، ادب امروز، اصفهان، ۱۳۸۹.
۲. پلارد، آرتور. طنز، ترجمه سعید سعیدپور، نشر مرکز، تهران، چ ۴، ۱۳۸۶.
۳. جواد، حسن. تاریخ طنز در ادبیات فارسی، کاروان، تهران، ۱۳۸۴.
۴. خرمشاهی، بهاء‌الدین. طنز و تراژدی، ناهید، تهران، ۱۳۸۷.
۵. شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. این کیمیای هستی، به کوشش ولی‌الله درودیان، آیدین، تبریز، ۱۳۸۵.
۶. مجابی، جواد. آینه بامداد (طنز و حماسه در آثار شاملو)، دیگر، تهران، ۱۳۸۳.



جنس زن آلوده دامان است لیک  
مرد عیسی جامه مریم دامن است  
مرد اگر تقوی ندارد باک نیست  
کز گزند آسمان‌ها ایمن است  
حلیه عفت‌مآبی خاص ماست  
زان که ما را خود تن ما دشمن است  
تنگ فرصت عشرتی وز بعد آن  
مرد فارغ‌بال و زن آبستن است  
مرد را از تیر بدنامی چه باک  
کش به تن از نام مردی جوشن است  
(۱: ص ۹۳)

ژاله از معدود کسانی است که مرگ خویش را نیز  
دستمایه طنز قرار داده:  
دوستان خیزید و فکر غم کنید  
آشیان را خانه ماتم کنید  
سوگواری را، سر اندر برکشید  
قامت خود را به ظاهر خم کنید  
چون منی را می‌دهد از دست مفت  
گریه‌ها بر غبن ملک جم کنید  
و در ادامه با لحنی غمگین و تلخ ادامه می‌دهد:  
فکر غم گفتم؟ خطا کردم خطا  
شادمان مانید و ترک غم کنید  
در عزایم گریه نتوانید کرد  
چشم را ز آب دهان با نم کنید  
وز دروغین گریه‌های بی‌نشان  
خنده‌های زیر لب با هم کنید  
تاج عالم‌گر منم بی‌گفت‌وگویی  
خاک عالم بر سر عالم کنید  
نقشی ار خواهید از من ساختن  
شیر بی‌یال و دم و اشکم کنید  
دفتر شعرم به آتش در نهید  
وز هزاران نام، نامی کم کنید...